

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی‌ماه ۱۳۸۹

تأثیر فرهنگ عربی در غزل فارسی*

سیدمحمد رضا ابن‌الرسول
استادیار دانشگاه اصفهان

چکیده

نگارنده در مقاله حاضر، پس از مقدمه‌ای درباره اصطلاح «غزل» و وجه تسمیه آن، کوشیده‌است با بررسی ویژگی‌های غزل فارسی در چند بخش از جمله خاستگاه، قالب، مضامین و تحول آن‌ها به این سؤال پاسخ دهد که آیا غزل فارسی به ویژه در آغازین سده‌های عرضه - از زبان و ادب و فرهنگ عربی اثر پذیرفته است.

واژگان کلیدی

تغزل، غزل، ادب عربی، ادبیات فارسی، فرهنگ، تأثیر، تأثر

۱- مقدمه

در مباحث ادبی هرگاه سخن از تأثیر و تأثر به میان می‌آید، گروهی ناخودآگاه چهره درهم می‌کشند و در مقام قدح و انکار برمی‌آیند. اما با این حال اصل تأثیر متقابل در میان ادبیات فارسی و عربی قابل انکار نیست، هر چند شاید بسیاری از موارد ادعایی از باب توارد باشد.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۷/۲۷ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۰/۲۵
نشانی پست الکترونیکی نویسنده: Ibnorrasool@Yahoo.com

مقصود ما از «تأثیر» در این مقاله، حدس یا توجیهی است که پس از مشاهده همسانی‌ها در دو ادبیات - و به طور خاص دو نوع ادبی - به ذهن خطور می‌کند و البته کیفیت این اثرگذاری که مستقیم یا با واسطه باشد، از شخصیت فردی و اجتماعی شاعران اثرگذار نشأت گرفته باشد یا از جریان فکری آنان، مهم نیست. نیز واژه «فرهنگ» را برگزیدم که خاستگاه ادبیات است و دست نویسنده را باز می‌گذارد که اندکی فراتر از ادبیات به نمودهای فرهنگی دیگر هم نقبی بزند. مقصود ما از غزل در این مقال، همان قالب مشهور شعر فارسی دری است. شعری که ظاهراً نخستین نمونه‌های آن به اواسط قرن سوم هجری (دوره صفاریان) تعلق دارد (درباره معنی «غزل» در دوره‌های گوناگون تاریخ ادب فارسی نک. همایی، ۱۳۳۹: ۷۷ - ۸۰؛ و شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۵)، غزل به این معنی در اواخر قرن پنجم هجری رواج یافته است؛ «ظاهراً سنائی اولین شاعری است که به سبک معمول فعلی غزل ساخته، و در مقطع غزلیاتش تخلص خود را نیز آورده است» (همایی، ۱۳۳۹: ۷۹).

بنا بر این نگارنده ی مقاله ی حاضر بر آن نیست که بگوید غزل‌سرایی - به معنی عاشقانه‌سرایی - در زبان فارسی به تقلید از زبان عربی به وجود آمده است و از سوی کسانی (مؤتمن، ۱۳۳۹) به کوتاه‌نظرائی مانند شود که پنداشته‌اند «ایرانیان در غزل‌سرایی پیشقدم نبوده و از رویه شعرای عرب پیروی کرده‌اند» (ص ۲۰۱). نیز از آن جا که قالب معهود غزل را در نظر دارد، به هیچ روی با کسانی که معتقدند «پیشینه چامه‌گویی و غزل‌خوانی به فرهنگ‌های باستانی باز می‌رسد» (کزازی، ۱۳۷۲: ۱۳)، سر رویارویی ندارد.

در پایان مقدمه، لازم می‌بینم از مساعدت‌های جناب آقای دکتر محسن محمدی فشارکی در پیشنهاد این مقاله و فراهم آمدن آن، سپاس‌گزاری کنم و توفیق بیش از پیش او را از خدای متعال مسئلت دارم.

۲- واژه ی «غزل»

«غزل» در لغت عرب به معنی گفت و گوی پسران و دختران جوان است. نیز گفته‌اند به معنی سرگرم شدن با زنان است، چنان که «مغازله» را سخن گفتن با ایشان دانسته‌اند. «تغزل» نیز به همین معانی است اگر با تکلف همراه باشد. (مطلوب، ۲۰۰۱: ۳۰۲)

این واژه - یعنی غزل - در زبان و ادبیات عربی و فارسی دو اصطلاح متفاوت است. در ادب عربی یکی از فنون و اغراض شعر به شمار می‌آید و گفته‌اند حالتی است یا معنایی است در تمایل به زنان که اگر به دل انسان راه یابد، سخنانی لطیف درباره آنان بر زبان می‌راند، این اصطلاح را به انس گرفتن با زنان و خلق و خوبی سازگار با آنان داشتن هم تفسیر کرده‌اند. (همان: با اندکی تصرف) بدین سان تشبیب، تغزل و نسیب نمودهای زبانی غزل است و این هر سه را به یک معنی گفته‌اند. (ابن رشیق قیروانی، ۲۰۰۱: ۶۵؛ رشیدالدین وطواط، ۱۳۶۲: ۸۵) هر چند از نظر لغوی با هم تفاوت دارند.

ناقدان و ادبای عرب برای تعبیر و مضامین تغزل و تشبیب و نسیب ویژگی‌هایی یاد کرده‌اند. از مجموع کتب ادب و نقد ادب عربی بر می‌آید که نسیب از سه چیز ترکیب یافته است: یکی وصف خَلق و خُلُق معشوقه، و قرب و بُعد او؛ و دیگر وصف حال عاشق، و شوق و اشتیاق و بی‌تابی و سرگستگی او؛ و سوم وصف احوالی که میان این دو روی داده است. از سویی واژگان و تعبیر غزلی باید، آسان و روان و زودباید و خوشایند باشد و شاعر باید در بیان این مضامین گاه به مدح، گاه به هجو، گاه به وصف، گاه به شکوه، گاه به اعتذار، گاه به عقاب و گاه به شیوه‌های دیگر روی آورد و مقصود خویش بازگو کند.

بدین روست که شاعر عرب، قصیده‌ی خویش را با ذکر اطلال و دمن آغاز می‌کند و هم‌سفران را می‌ایستاند، می‌گرید و شکوه سر می‌دهد و با بازمانده‌های خاطره‌انگیز زیستگاه یار راز و نیاز می‌کند و از شدت شوق و درد فراق و فرط عشق باز می‌گوید تا مخاطبان را به شعر خود متمایل سازد که تا پایان قصیده گوش و دل خویش را بدو بسپارند.

اما در ادب فارسی «غزل» چنان که خواهیم آورد - یکی از قالب‌های شعر سنتی (کلاسیک) است و از آن جا که از دیرباز اختصاص به مضمون‌های عاشقانه و شرح فراق و وصال و وصف زیبایی‌های معشوق داشته و بیشتر شامل مضامین تغزل بوده، آن را غزل نامیده‌اند و پرواضح است که در تسمیه‌ی این قالب به واژه‌ی عربی «غزل» از معنی اصطلاحی و یا دست کم لغوی آن در زبان و ادب عربی الهام گرفته‌اند.

۳- خاستگاه غزل فارسی

در باره پیدایش قالب غزل دو نظریه مطرح است؛ یکی این که غزل به واقع همان تغزل آغاز قصائد است که به تدریج استقلال یافته و قالبی مستقل گشته است، دو دیگر آن که غزل قالبی شناخته شده در شعر کهن فارسی است و در نمونه‌های نخستین شعر فارسی همچون آثار بازمانده از رودکی، شهید بلخی و دقیقی نیز یافت می‌شود (در باره نظرات گوناگون در خصوص منشأ غزل فارسی نگر: شمیسا، ۱۳۷۰؛ و عبادیان، ۱۳۷۲: ۲۷ و ۲۸)

برای بررسی و نقد دو نظریه ی فوق ناگزیریم به قالب «قصیده ی» فارسی هم نقبی بزنیم. ناگفته نماند قصیده در زبان و ادب عربی به معنی مطلق سروده است، هرچند برخی گفته‌اند دست کم باید هفت بیت داشته باشد (مطلوب، ۲۰۰۱: ۳۲۳) در حالی که در زبان فارسی یکی از قالب‌های شعر سنتی به شمار می‌آید. عده ای تفاوت قصیده و غزل را در فارسی تنها در شمار ابیات آنها می دانند، این دو قالب شعری، دارای ابیات هم وزن و هم قافیه هستند و بیت مطلع آنها مصرع است، جز آن که غزل معمولاً بین پنج تا چهارده بیت، و قصیده بین بیست تا هفتاد بیت دارد. البته صحت این دیدگاه، تا حدودی محل تردید می باشد. (ذوالقدری، ۱۳۷۶: ۱۸۸، و ۲۰۸).

ظاهراً شاعران ایرانی قالب قصیده را از شعر عرب اقتباس کرده، (ذوالقدری، ۱۳۷۶: ۲۰۸؛ و داد، ۱۳۷۸: ۲۳۵) و «در فن قصیده‌سرایی و مدیحه‌گویی اساساً پیرو شعرای عرب بوده‌اند» (مؤتمن، ۱۳۳۹: ۱۴). قصیده‌های فارسی - و به ویژه مدیحه‌ها - به سان قصائد درازدامن عربی، چند بخش دارد. بخش اول و دوم در غالب قصائد فارسی و عربی مشترک است. قصیده با تغزل آغاز می‌شود و زان پس شاعر با یکی دو بیت، این بخش را به مضمونی دیگر می‌کشاند. این انتقال را «تخلّص» یا «گریز» می‌نامند و «حس تخلّص» همان مهارت و ظرافتی است که شاعر در پیوند بخش نخست قصیده به مقصود اصلی آن، به کار می‌برد.

بنا براین، همانندی غزل فارسی و قصائد عربی در هم‌وزن و هم‌قافیه بودن ابیات و مصرع بودن مطلع، خود از قراینی است که نظریه نشأت گرفتن غزل از تغزل‌های عربی را تقویت می‌کند. حال اگر بگوییم شاعران غزل‌سرا مستقیماً از تغزل‌های آغازین قصائد عرب الهام گرفته و این قالب شعری را پایه‌ریزی کرده‌اند، اثرپذیری

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم؛ دوره جدید؛ شماره یک؛ دی ماه ۱۳۸۹ / ۴۷

آنان بی واسطه خواهد بود و اگر بگوییم قصائد عربی ایرانیان عربی سرا همچون زیاد اعجم، موسی الشهوات، ابوالعباس اعمی، بشار، صالح بن عبدالقدوس، حماد عجرد و... (درباره عربی‌سرای آنان و دیگر ایرانیان قرن دوم تا سوم هجری نک: زاهدوف، ۱۳۸۰، بخش ۱) - نصب العین آنان بوده و یا به قصائد فارسی هم زبانانشان نظر داشته‌اند، آنگاه باید گفت این تأثر با یک واسطه صورت پذیرفته است.

نگارنده ی این سطور در تأیید نظریه ی نشأت غزل فارسی از تغزل عربی، شواهد و قراینی دیگری را هم قابل ارائه می‌داند، گرچه در این رابطه هم دیدگاه‌های متفاوتی ابراز شده است.

الف) وجه تسمیه «غزل» خود نمودار اشتقاق آن از «تغزل» است. بی‌گمان در نام‌گذاری یک قالب به «غزل» به محتوای آن بی توجه نبوده‌اند و محتوای غزل غالباً و به ویژه در آغازین نمونه‌های آن بسان محتوای تغزلات قصائد، عاشقانه بوده است.

از سویی در ادب عربی، «غزل» خود به عنوان یکی از فنون و اغراض شعری، کاربرد اصطلاحی دارد و به تقریب با نسیب و تغزل و تشبیب هم معنی است (مطلوب، ۲۰۰۱: ۳۰۳). در زبان فارسی هم در دوره‌هایی به تغزل‌های آغاز قصائد، «غزل» می‌گفته‌اند (همائی، ۱۳۳۹: ۸۰).

نکته‌ای که غالباً بدان بی توجهی می‌شود، کاربرد واژه «غزلیات» در فارسی به عنوان جمع «غزل» است. می‌دانیم غزلیات جمع «غزلیه» است و غزلیه از یک سو یای نسبت دارد و نمایانگر انتساب به غزل - به عنوان یک نوع مضمون شعری - است، و از سوی دیگر علامت تأنیث دارد و نمایانگر موصوف محذوف مؤنثی مثل «ابیات»، «قطعات»، «مقدمه»، «قصیده»، «مقطعه» یا «قطعه» است، و این هر دو نشان می‌دهد که مادر غزل فارسی همان مقدمه‌های تغزلی قصائد عربی است.

ب) طول یا شمار ابیات تغزل‌های آغاز قصائد عربی به تقریب همان شمار ابیاتی است که برای قالب غزل در فارسی یاد کرده‌اند. تغزل‌های آغاز قصائد فارسی هم معمولاً حدود پنج تا پانزده بیت قصیده را در بر می‌گیرد (رستگار فسایی، ۱۳۷۳: ۵۱۶).

ج) کاربرد اصطلاح «تخلّص» برای بیت پایانی غزل فارسی خود نمایانگر آن است که غزل را به سان غزال نونهالی از مادر خود (قصیده) جدا کرده‌اند. چه هیچ‌گاه تخلّص به معنی پایان دادن یا پایان گرفتن به کار نرفته است. تخلّص در ساختار قصائد عربی یک اصطلاح است و به معنی انتقال از یک غرض شعری به غرض - و به ویژه انتقال از تغزل به مقصود اصلی - به کار می‌رود (مطلوب، ۲۰۰۱: ۱۲۷، ۱۴۳)، و با توجه به معنی لغویش گویی شاعر با آن خود را از دست تغزل می‌رهاند تا به دامن مدح چنگ زند. چه «تخلّص» در زبان عربی، و در این موارد - هم چون «انتقل» - با حرف جرّ «إلی» به کار می‌رود (بکیر، ۱۹۹۷: ۳۸۳) و این نشان می‌دهد که تخلص تنها در مواردی استعمال می‌شود که کلام دنباله‌ای داشته باشد. البته تخلص در لغت عرب به معنی تمییز دادن و تفکیک چیزی از دیگر چیزها هم هست که اتفاقاً این معنی هم مؤید نظر ماست، چه تا کلام دنباله‌ای نداشته باشد، تفکیکی تحقق نمی‌پذیرد.

به دیگر سخن یکسانی «تخلّص» غزل با «تخلّص» قصیده و لو لفظاً، در اصطلاحات شعر فارسی را نمی‌توان اتّفاقی دانست و اگر بپذیریم که در نام‌گذاری این بدان نظر داشته‌اند، مدّعی ما ثابت می‌شود.

در این جا اشاره به تفتّن یکی از پژوهشگران معاصر خالی از لطف نیست: وی می‌نویسد: «در غزل‌های حافظ هر جا در مورد تخلص، تقدیمی افتاده غالباً بعلت اختتام غزل بموضوع مدیحه است» (مؤتمن، ۱۳۳۹: ۶۰) و آن گاه دو نمونه زیر را می‌آورد:

نکته دانی بذله چون حافظ شیرین سخن آموزی جهان افروز چون حاجی قوام
هر که این عشرت نخواهد خوشدلی بر وی تاه و آنکه این مجلس نجوید زندگی بر وی حرام
(حافظ، ۱۳۶۷: ۲۱۰)

صبح خیزی و سلامت طلبی چون هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
گر بدیوان غزل صدر نشینم چه عجب سالها بندگی صاحب دیوان کردم
(حافظ، ۱۳۶۷: ۲۱۸)

د) نیز به بیت پایانی غزل «مقطع» گویند و مقطع به معنی محل قطع و بُرش و جدائی است و این نیز شاهد دیگری است بر آن که غزل را دنباله‌ای بوده و با بیت مقطع، آن را از دنباله‌اش بریده‌اند.

به دیگر سخن وقتی برای «پایان»، واژه‌های مناسبی همچون «ختم»، «ختم»، «خاتم»، «خاتمه» و حتی «خاتم» و نیز «انتهاء»، «نهایت» و «منتهی» و... در دسترس بوده، به چه روی از واژگانی چون تخلص و مقطع استفاده کرده‌اند. با شواهد و قرائن فوق تقریباً می‌توان مدعی شد که خاستگاه قالب غزل، تغزل‌های آغاز قصائد عربی است. در نقد نظریه ی دوم تنها به یادکرد نظر دو تن از استادان فقید ادب فارسی بسنده می‌کنم:

۱) مرحوم ناتل خانلری (۱۳۲۷) در کتاب «تحقیق انتقادی در عروض فارسی و چگونگی تحوّل اوزان غزل» نوشته است:

تا اواخر قرن پنجم که دوران رواج مدیحه‌سرایی است، شاعری که فن خود را غزل‌سرایی قرار داده باشد، نمی‌توان یافت و اگر در آن زمان‌ها چنین شاعری وجود داشته، چون دیوانی از او در دست نیست، در حکم معدوم است. البته در دیوان اغلب شاعران این دوره مانند فرخی و عنصری و منوچهری چند غزلی یافت می‌شود، اما بیشتر احتمال می‌رود که این قطعات مقدمه قصائدی باشد که دنباله آن‌ها از میان رفته است (خانلری، ۱۳۲۷: ۱۴۷)

۲) مرحوم استاد همایی نیز هر چند وجود غزل را در ادب کهن ایرانی می‌پذیرد و معتقد است نوع غزل «در عرف شعرای قدیم، مخصوص اشعار غنائی ملحون، یعنی از جنس سرود و تصنیف، بوده که با ضرب و آهنگ و ساز و آواز خوانده می‌شده است» (همان، ۱۳۳۹: ۷۷)، اما ظاهراً آن را یک قالب شناخته شده نمی‌داند، چه در باره شعر معروف رودکی - بوی جوی مولیان آید همی - که نظامی عروضی آن را قصیده نامیده (نظامی عروضی، ۱۳۷۵: ۵۲)، نیز می‌نویسد «به عقیده ی من از همان نوع غزل است» (همایی، ۱۳۳۹: ۷۷).

با این حال اگر هم چنان پای فشاریم که غزل فارسی بر تغزل قصیده قدمت دارد، باز نمی‌توانیم منکر شویم که «تغزل بر رشد و تکامل غزل تأثیر گذاشته‌است، چون که با غزل، شباهت نزدیک موضوعی و شکلی و قافی‌های دارد» (عبادیان، ۱۳۷۲، ۲۸) و همین برای اثبات مدعای ما یعنی تأثیر تغزل عربی بر غزل فارسی کفایت می‌کند.

۴- قالب غزل

می‌دانیم «قالب»، صورتی است که یک سروده از حیث شمار و ترتیب ابیات، و گاه مصراع‌ها و نوع کاربرد قافیه در آن‌ها با خود دارد (ذوالقدری، ۱۳۷۶: ۲۰۷). بر این اساس - چنان که در بحث پیشین گذشت، غزل در عناصر اصلی قالب خود یعنی شمار ابیات، هم‌وزن و هم قافیه بودن آن‌ها، و هم قافیه بودن دو مصراع بیت نخست، دقیقاً همگون تغزل‌های آغازین قصائد عربی است.

۵- تعابیر و مضامین

در موضوع غزل برخی از صاحب‌نظران معاصر تصریح دارند که «غزلیات قدیم کاملاً شبیه تغزل هستند... موضوع آن‌ها عشق زمینی و مادی است» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۰۹)، به وصف عینی موضوع پرداخته و از شیوه‌ی مقایسه و تشبیه بیشتر بهره گرفته‌اند (عبادیان، ۱۳۷۲: ۲۸، و ۵۶). البته نباید غافل بود که غزل فارسی - به ویژه در دوره‌های بالندگی خود - تفاوت بسیاری با تغزل یافت (در باره تفصیل این تفاوت‌ها نک: رستگار فسایی، ۱۳۷۳: ۵۸۴؛ و شمیسا، ۱۳۸۱: ۳۰۵) مثلاً یکی از تفاوت‌های عمده‌ی غزل با تغزل، به وزن و موسیقی آن‌ها مربوط می‌شود که این مختصر را مجال پرداختن بدان نیست (برای اطلاع بیشتر نک: صبور، ۱۳۸۴: ۳۹۲ - ۴۰۱).

در باره‌ی مضامین تغزل شاید لازم باشد سخن را از تغزل عربی آغاز کنیم. مضامین اصلی غزل در دوره‌ی جاهلی «درنگ بر اطلال و دمن»، «به تصویر کشیدن باریستن و کوچ کردن یار»، «وصف زیبایی‌های اندام او»، «گزارش وصال»، و «نگرش شاعر به عشق و زن» است (فیصل، ۱۹۸۶: ۳۶، و ۳۸ - ۲۰۴). البته مقدمات قصائد جاهلی را به گونه‌های دیگری هم گزارده‌اند (عطوان، ۱۹۷۰، الفصل الثالث: اتجاهات المقدمات و مقوماتها: ۱۱۳ - ۱۷۴، و ۲۲۴)، اما همین اندازه ما را کفایت است.

از این پنج مقوله‌ی ظاهراً تنها مقوله چهارم (گزارش وصال) بدان گونه که در معلقه‌ی امرؤ القیس می‌بینیم، و زان پس در دوره‌ی اسلامی با عنوان «غزل عُمَری» از آن یاد می‌شود، مورد اقبال شاعران پارسی‌گو قرار نگرفت. تقریباً هیچ‌گاه آن نمونه‌ی غزلی که عمر بن ابی‌ربیعہ برای زنان و دختران خانواده‌دار عرب سرود، در فارسی رواج نیافت. نیز غزل اباحی که در آن از جزئیات

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دی ماه ۱۳۸۹ / ۴۱

هم آغوشی با معشوقه سخن به میان می‌آید. در ادب فارسی جایی باز نکرد. اما مضامین دیگر فراروی سراینندگان ایرانی بوده است، ما، به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد. نیز «غزل مذکر» که در دوره ی عباسی رواج یافت، مورد توجه شاعران پارسی واقع شده.

حرکت موضوعی غزل از ساده به پیچیده هم چنین از مشابهت‌های غزل فارسی و عربی است که بی‌گمان متناسب با تحولات زندگی فردی و جمعی ایرانیان و عرب صورت گرفته است. در فضای ایرانی وصف جمال و کمال معشوق، رنگ عرفانی به خود گرفت. در عرب نیز غزل صوفی به نمایندگی ابن فارض مصری پدیدار گشت، هر چند به تصریح پژوهشگرانشان غزل عرفانی فارسی از همتای خود در عربی عمیق‌تر و متنوع‌تر است (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۸۴).

ما در این جا برای آن که با مضامین و مفاهیم سر و کار داریم، ناگزیریم دامنه ی بحث را کمی گسترده‌تر نماییم و تأثیر ادب عربی بر عاشقانه‌های فارسی را - که گاه در قالب‌های دیگر هم جلوه‌گر شده ولی غالباً در قالب غزل نمودار است، بررسی کنیم.

۱-۵- اثر پذیری از قرآن و حدیث

در باره ی تأثیر قرآن و حدیث در شعر فارسی آثار بسیاری در دست است که این تأثیر را یا به طور کلی، و یا بر دیوان شاعری خاص مورد بررسی قرار داده‌اند و طبعاً غزل به عنوان یکی از رائج‌ترین قالب‌های شعر فارسی، دور از نظر آن‌ها نبوده است. برای نمونه می‌توان از کتاب مضامین مشترک در فارسی و عربی تألیف دکتر سیدمحمود راستگو یاد کرد. در این جا از باب تیمن و تبرک به چند نمونه از این تأثیر پذیری‌ها اشاره می‌کنیم:

ظہیر فاریابی راست:

آمد قیامتی به سرم تا بدیدم آنک روی تو چون بهشت و لب آب «کوثر» است

(ظہیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۴۱)

واعظ کاشفی نیز گفته است:

سوره «واللیل» دیدم وصف گیسوی شماست «والضحی» خواندم سراسر نسخه روی شماست
(ترینی قندهاری، ۱۳۷۶: ۲۷۱)

و خواجه شیراز چنین سروده است:

شب وصلست وطی شد نامه ی هجر «سلام فیه حتی مطلع الفجر»

(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۷۰)

۲-۵ - کاربرد واژگان و تعابیر عربی در عاشقانه‌های فارسی

بسیاری از الفاظ پر بسامد تغزّل‌های عربی عیناً به غزل فارسی هم راه یافته است. دکتر داریوش صبور در رساله دکتری خود که به نام *آفاق غزل فارسی* منتشر گشته، شماری از واژه‌های عربی راه‌یافته به غزل فارسی را می‌آورد و به انواع تصرّفاتی که فارسی‌زبانان در این گونه الفاظ روا داشته‌اند، اشاره می‌کند (صبور، ۱۳۸۴: ۱۷۱). این راه‌یابی گاه بدون تصرف در مدلول آن‌ها صورت پذیرفته، و گاه با گسترش دایره مفهومی آن به صورت نماد درآمده است.

• از بخش نخست می‌توان نمونه‌های زیر را ارائه کرد:

- سعدی راست:

گر «این مقله» دگر بار در جهان آید چنان که دعوی معجز کند به سحر مبین
به آب زر نتواند کشید چون تو الف به سیم حل ننویسد مثال «تغر» تو سبین

(سعدی، ۱۳۷۲، قصاید: ۴۸)

می‌بینیم که در بیت اول «این مقله» نماد خوشنویسی و خط نگاری در فرهنگ عربی، و در بیت دوم «تغر» به معنی (دندان پیشین) - از واژگان پرکاربرد در تغزّل عربی - به تغزّل آغاز مدحیه ی سعدی راه یافته‌است.

- خاقانی گوید:

گیسو چو خوشه بافته؛ وز بهر عید وصل من همچو خوشه سجده‌کنان، پیش «عرعر» ش
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۵: ۳۰۲)

«عرعر» به احتمال معادل سرو در ادب فارسی است و تشبیه قد به عرعر به نظر می‌رسد که وام گرفته از ادب عربی باشد.

- کمال‌الدین اسماعیل گفته‌است:

دو رشته در دندان چون از لب نماید گویی مگر ثریا در ماه کرده منزل
(ترینی قندهاری، ۱۳۷۶: ۲۵۶)

دندان در عربی و فارسی به عقد ثریا یا پروین تشبیه شده است. البته کاربرد این قبیل تعابیر، بنا به نظر گروهی، نمی‌تواند دلیلی بر این باشد که ایرانیان، این مضامین را مطلقاً از اعراب گرفته‌اند، چون امکان دارد اینها از استعمالات مشترک در هر دو زبان باشند.

• از بخش دوم یعنی استفاده ی نمادین از واژگان عربی می توان به کاربرد پر بسامد نام عرائس شعرو فرهنگ عرب - مثل لیلی و مجنون، وامق و عذرا، و... - در عاشقانه های فارسی اشاره کرد. شعرا گاه از این هم پافراتر گذاشته، نام معشوقان شاعران عرب همچون دعد و رباب را بر معشوق خیالی خود نهاده اند و فی المثل «سلمی» را در غزل خود یاد کرده اند که فرهنگ نویسان، این گونه موارد را مجاز از هر معشوقی قلمداد می کنند (ثروت، ۱۳۷۵: ۳۰۳). این نمونه ها نمایانگر شیفتگی شاعران پارسی زبان به ادب عربی است، به گونه ای که از کاربرد کلمات عربی سخت ادا و ناخوشایند مثل «نعر»، «عرعر»، و «وامق» که بعضاً معادل های فارسی خوبی هم دارند، ابائی نداشته اند.

۳-۵ - وقوف بر اطلال

بی گمان «ادبیات فارسی در این نوع ادبی یعنی درنگ بر اطلال و آثار، تحت نفوذ و تأثیر شعرای تازی بود» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۲۵۲). این تأثیر به گونه ای است که صاحب المعجم فی معاییر اشعار العجم «وصف دمن و اطلال» را در تعریف غزل ملحوظ کرده، گوید: «وهر شعر که مقصور باشد بر فنون عشقیات از وصف زلف و خال، و حکایت وصل و هجر، و تشوق بذکر ریاحین و ازهار و ریاح و امطار، و وصف دمن و اطلال، آنرا غزل خوانند» (شمس قیس رازی، ۱۳۳۸: ۲۰۱). منوچهری دامغانی از میان شاعران ایرانی در سرودن اشعار وقوف بر اطلال و رسم و دیار، پیشتاز پارسی گویان است. معزی در قصیده ی معروف خود: ای ساریان منزل مکن، جز در دیار یار من تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن (معزی، ۱۳۶۲: ۵۴۵)

و عبدالواسع جبلی در قصیده ای با مطلع:

چند باشم در دیار و منزل دعد و رباب روز و شب نالنده و گرینده چون رعد و سحاب
(عبدالواسع جبلی، ۱۳۶۱: ۳۵)

و لامعی در:

هست این دیار یار ما، شاید فرود آرم جمل پرسم رباب و دعد در حال از رسوم و از طلل
جویم رفیقی را اثر، کو دارد از لیلی خبر داند کزین منزل قمر، کی رفت و کی آمد زحل
(لامعی گرگانی، ۱۳۵۳: ۵۰)

از آن دسته شعرا بی اند که در این نوع ادبی از تازیان تقلید کرده اند.

۴-۵- همانندی تشبیهات و استعارات

شرف‌الدین رامی در کتاب خود انیس العشاق، تشبیهات و استعاراتی را که شاعران عرب و ایرانی در وصف زیبایی‌های جسمانی معشوق به کار برده‌اند، گرد آورده و گزارده‌است. وی خود در این باره گاه اظهارنظرهایی درخور تأمل دارد؛ در جایی می‌گوید: «و اهل عرب به هیچ باب دندان بر این کلمات فارسی نمی‌نهند و شعرای عجم دندان طمع در الفاظ ایشان فرو برده‌اند و در تصرف تشبیهات مخیرند» (دودپوتا، ۱۳۸۲: ۱۴۳)؛ و در جای دیگری گفته است: «اهل عجم در استعمال عبارت عرب مخیرند، بلکه در نهب و سلب، دست تصرف دراز کرده‌اند» (ترینی قندهاری، ۱۳۷۶: ۲۵۷).

هم دکتر دودپوتا پژوهشگر هندی در رساله‌ی دکتری خود، و هم مترجم این اثر - جناب دکتر شمیسا - بخشی از تشبیهات و استعارات فارسی را بررسی کرده و منشأ عربی آن‌ها را نشان داده است. تشبیه گیسوان معشوق به خوشه‌ی انگور، و طره‌ی او به عقرب، و موی نرم بالای لب یا روی گونه به جوانه‌ی سبز، و دندان به تگرگ، از این نمونه‌هاست.

این پژوهشگر هندی هم چنین مدعی است تقریباً همگی تشبیهاتی را که ذکر کرده، می‌توان تا اصل عربی‌اش ردیابی کرد (دودپوتا، ۱۳۸۲: ۱۳۷ - ۱۴۷). در این جا به یکی دو نمونه دیگر اشاره می‌کنیم.

شعرای عرب لب را به رطب یعنی خرما یا تر تشبیه کرده‌اند؛ ظهیر فاریابی هم گوید:

یاری کزو وظیفه نوروں خواستم گفت از لبم رطب دهم، از غمزه خار داد
(ترینی قندهاری، ۱۳۷۶: ۲۳۲)

نیز «اهل عرب نهال قد محبوب را به شجره‌ی بان یعنی چیزی مشابه درخت سرو تشبیه کرده‌اند» (ترینی قندهاری، ۱۳۷۶: ۲۰۷)؛ سعدی راست:

یا قضیب البان ما هذا الوقوف؟! گر خلاف سرو می‌خواهی بچم

(سعدی، ۱۳۷۲، غزلیات: ۲۷۸)

در این جا برای آن که فتح بابی کرده باشم، پرسشی را فرا روی پژوهشگران ادب فارسی می‌نهم که آیا به راستی ذوق و فرهنگ ایرانی همه‌ی این تشبیهات و استعارات را می‌پسندیده است؟ می‌دانیم خاستگاه تشبیهات و استعارات و کنایات و

مجازات هر زبان، فضای فرهنگی اهل آن زبان است و صور خیال ادیبانه‌های آنان با طبیعت و آداب و رسوم زیستگاهشان سازگار است. حال آیا ایرانیان هیچ گاه بر اطلال و دمن گریسته‌اند؟! آیا تشبیه قامت یار به درخت بان - که ظاهراً تنها «در ملک عرب روید» (غیاث‌الدین رامپوری، ۱۳۷۵: ۱۱۶) - برای ایرانیان هم مقبول و تحسین برانگیز است؟!

و یا مثلاً تشبیه دندان معشوق به تگرگ برای ایرانیان به اندازه عرب جذاب است؟ با آن که می‌دانیم شفافیت یا سپیدی دندان - خواه به شکوفه مانند شود، و خواه به حباب، و خواه به لؤلؤ، و خواه به تگرگ (ترینی قندهاری، ۱۳۷۶: ۲۱۵) بیشتر در سیه‌چردگان عرب نمود و برجستگی دارد. حال آیا در چهره روشن ماه‌رویان عجم هم آن اندازه گیرایی دارد که شاعرانشان در عاشقانه‌های خویش تا این حد به کارش برند؟! البته اگر رودکی هم دندان‌های خود را به «سپید سیم زده، درّ مرجان، ستاره سحری، قطره باران و چراغ تابان» تشبیه می‌کند، شاید یکی از دلایل همین تأثیر پذیری‌ها باشد. (نفیسی، ۱۳۱۹، ج ۳: ۹۷۷)

به دیگر سخن می‌دانیم معیارهای زیبایی در شرق و غرب عالم متفاوت است. غریبان آبی چشمها را می‌ستایند و شرقیان سیه‌چشمان را؛ حال آیا در تمام نواحی شرق از حجاز تا خراسان هم این معیارها ثابت است و آنچه عرب بادیه‌نشین یا شهرنشین نجد و تهامه حَسَن می‌داند، به چشم پارسیان هم خوشایند است؟ به نظر می‌رسد باید در این باره بیشتر درنگ کرد و به هر حال باید گفت که شاعران پارسی‌زبان در برابر سیل تشبیهات و استعارات و دیگر نموده‌های تخیل عربان تا حدودی منفعل بوده‌اند و شیفتگی آنان به این نمونه‌های ادبی، آن‌ها را گاه تا حد تقلید سوق داده است.

۵-۵- عربی‌سرایی و مَلَمَعِ گوئی

بسیاری از شعرای فارسی‌زبان، ذولسانین بوده و به هر دو زبان فارسی و عربی طبع آزموده‌اند. گاه غزلی را از آغاز تا پایان به عربی سروده‌اند و گاه با آرایه «تلمیع» غزلی چون غزالان رنگ‌رنگ نموده‌اند. همگی چنین هنرنمایی‌ها را از سعدی و مولانا و حافظ به یاد داریم و تأثیر زبان و فرهنگ عربی در آن‌ها به اثبات و ارائه‌ی نمونه نیاز ندارد. نمونه را به دوبیتی از آغاز حافظانه‌ای بسنده می‌کنیم:

کتبت قصة شوقی ومدمعی باکی بسا که گفته‌ام از شوق با دو دیده
 بیا که بی تو به جان آمدم ز غمناکی خود آیا منازل سلمی فأین سلماک
 (حافظ، ۱۳۶۷: ۳۲۳)

۵-۶- تضمین

از نمونه‌های بارز اثرپذیری شعر فارسی از ادب عربی، بازآوری یک بیت یا بخشی از یک بیت عربی در آن است. فی المثل مولانا در غزلیات دیوان شمس، نمونه‌هایی از تضمین اشعار متنبی را عرضه کرده است؛ برای نمونه ی وی در پایان غزلی درازدامن با مطلع:

دل و جان را طربگاه و مقام او شراب خم بیچون را قوام او
 چنین آورده است:

بیاریهای شمس الدین تبریز شود بس مستخف و مستهام او
 خمّش از پارسی! تازی بگویم فؤاد ما تسلیه المدام
 (مولوی، ۱۳۶۳: ۴۲ - ۴۴، غزل ۲۱۸۱)

مصراع پایانی از بیت زیر مقتبس است که خود مطلع قصیده‌ای از متنبی است:

فؤاد ما تسلیه المدام وعمر مثل ما تهب اللّام

(برقوقی، ۱۹۸۶م: ۱۹۰)

ترجمه بیت: [مرا] دلی [است بلندهمت] که [بسان دل‌های مردمان] باده‌اش سرگرم نمی‌کند؛ و عمری [بس ناچیز] چونان عطای خسیسان [که بدان نتوان به خواسته‌های والا دست یافت] پیش از آن که بحث تعابیر و مضامین را به پایان بریم، استدراکاً به دو نکته ی مهم اشاره کنیم:

نخست این که ایرانیان در أخذ مضامین از ادب عربی، در بسیاری از موارد هم مقلد محض نبوده‌اند و ابتکارات خود را بر آن می‌افزوده‌اند. به تعبیر دکتر شمیسا «مسأله به این سادگی نیست که صرفاً این مضامین را أخذ کرده باشند؛ تصرفاتی که کرده‌اند و ظرافت‌هایی که به خرج داده‌اند جای شگفتی بسیار دارد و هزار نکته ی باریک‌تر ز مو اینجاست» (دودپوتا، ۱۳۸۲، مقدمه مترجم: ۱۸).

دیگر آن که هر چند این مقاله کوشید اثبات کند، غزل فارسی در نام، خاستگاه، قالب، تعابیر و مضامین، از تغزل عربی متأثر است، اما بی‌گمان تغزل عربی - به

ویژه پس از آشنایی و آمیزش تازیان و ایرانیان - از فرهنگ ایرانی مضامین بسیاری برگرفت و خود را بارور ساخت.

تحقیقات قابل تحسینی که در دهه ی ۸۰ قرن بیستم میلادی در انستیتو زبان ادبیات تاجیکستان با اشراف پروفیسور هادی زاده در خصوص عربی زبانی مردم ایران در قرن دوم و سوم هجری به انجام رسیده و نتایج آن در کتابی با نام دوره عربی زبانی در ادبیات فارسی منتشر گشته است، از یک سو گویای نقش ایرانیان در ادبیات عربی (زاهدوف، ۱۳۸۰، بخش ۱: ۲۳ - ۵۵)، و از سوی دیگر تأثیر شگرف فرهنگ ایرانی در شعر عاشقانه ی عربی (همان، بخش ۲: ۱۱۱ - ۱۳۵) است. این دو فصل کتاب با نمونه های بسیاری نیز همراه است. دکتر دودپوتا پژوهشگر هندی نیز در رساله دکتری خود بخشی را به تأثیر ایران و شعر فارسی بر شعر عربی اختصاص داده و نمونه هایی از مضامین عاشقانه راه یافته به ادب عربی را یادآور شده است (دودپوتا، ۱۳۸۲، فصل ۶: ۱۴۹ - ۱۷۵).

نتیجه

- ۱- غزل پردازان نخستین فارسی از تغزل آغازین قصائد عربی در شکل و مضمون تقلید کرده اند یا دست کم متأثر بوده اند.
- ۲- برخی از ویژگی های پربسامد تغزل عربی به مانند درنگ بر اطلاق و دمن عیناً به ادب فارسی راه یافته است. نیز نام معشوقگان شاعران عرب و عرائس فرهنگ عربی غالباً به صورت نماد و اسطوره در غزل فارسی جلوه گر شده است.
- ۳- تحوّل مضامین غزل فارسی در دوره های مختلف، یادآور تطوّر تغزل عربی از دوره ی جاهلی تا دوره ی عباسی است.

کتابنامه

الف - کتابها

- قرآن کریم

- ۱- ابن رشیق قیروانی، حسن بن رشیق (۲۰۰۱م) «العمدة فی محاسن الشعر وآدابه» (تحقیق محمد عبدالقادر أحمد عطا)، (ج ۲)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ط ۲.
- ۲- برقوقی، عبد الرحمن (۱۹۸۶م) «شرح دیوان المتنبی» ج ۴، بیروت، دار الکتب العربی، ط ۳.
- ۳- بکیر، احمد عبدالوهاب (۱۹۹۷م) «معجم أمهات الأفعال، معانیها وأوجه استعمالها» ج ۱، بیروت، دارالغرب الإسلامی، لا.ط.
- ۴- ترینی قندهاری، نظام‌الدین بن اسحاق (۱۳۷۶) «قواعد العرفاء و آداب الشعراء (فرهنگ اصطلاحات عارفان و شاعران» (به اهتمام احمد مجاهد) تهران، سروش، چاپ دوم.
- ۵- ثروت، منصور (۱۳۷۵) «فرهنگ کنایات»، تهران، سخن، چاپ دوم.
- ۶- حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۶۷) «دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی» (به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی) تهران، زوار، چاپ پنجم.
- ۷- خاقانی شروانی، ابراهیم بن علی (۱۳۷۵) «دیوان خاقانی شروانی» (ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی) ج ۲، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
- ۸- داد، سیما (۱۳۷۸) «فرهنگ اصطلاحات ادبی، واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپائی به شیوه تطبیقی و توضیحی» (ویرایش ۲)، تهران، مروارید، چاپ دوم.
- ۹- دودپوتا، عمر محمد (۱۳۸۲) «تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی» (ترجمه‌ی سیروس شمیسا)، تهران، صدای معاصر، چاپ اول.
- ۱۰- ذوالقدری، میمنت (میرصادقی) (۱۳۷۶) «واژه‌نامه‌ی هنر شاعری، فرهنگ تفصیلی اصطلاحات فن شعر و سبک‌ها و مکتب‌های آن» تهران، کتاب مهناز، چاپ دوم.

- ۱۱- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۳) «انواع شعر فارسی، مباحثی در صورتها و معانی شعر کهن و نو فارسی» شیراز، نوید، چاپ اول.
- ۱۲- رشیدالدین وطواط، محمد بن محمد (۱۳۶۲) «حدایق السحر فی دقایق الشعر» (به تصحیح و اهتمام عباس اقبال)، تهران، کتابخانه ی سنائی، و کتابخانه ی طهوری، چاپ دوم.
- ۱۳- زاهدوف، نظام‌الدین (۱۳۸۰) «دوره ی عربی زبانی در ادبیات فارسی سده‌های ۲-۳ ق / ۸-۹ م» زیر نظر رضا هادیزاده، ترجمه پروین منزوی، تهران، دشتستان.
- ۱۴- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۲) «کلیات سعدی» (گلستان، بوستان، غزلیات، قصاید، رسایل و خبیثات)، با استفاده از نسخه‌ی تصحیح شده‌ی محمدعلی فروغی، مقدمه از عباس اقبال، تهران، نشر محمد، چاپ هفتم.
- ۱۵- شمس‌قیس‌رازی، محمد بن قیس (۱۳۳۸) «المعجم فی معاییر أشعار العجم» (به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی) (با مقابله ی با شش نسخه خطی قدیم و تصحیح مدرس رضوی) تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۱۶- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱) «انواع ادبی» (ویرایش سوم) تهران، فردوس، چاپ نهم.
- ۱۷- _____ (۱۳۸۲) «سبک‌شناسی شعر» تهران، فردوس، چاپ نهم.
- ۱۸- _____ (۱۳۷۰) «سیرغزل در شعر فارسی» تهران، فردوس، چاپ سوم.
- ۱۹- صبور، داریوش، (۱۳۸۴) «آفاق غزل فارسی» تهران، زوآر، چاپ دوم.
- ۲۰- ظهیر فاریابی، طاهر بن محمد (۱۳۸۱) «دیوان ظهیرالدین فاریابی» (تصحیح و تحقیق و توضیح امیرحسین یزگردی، به اهتمام اصغر دادبه) تهران، نشر قطره، چاپ دوم.
- ۲۱- عبادیان، محمود، (۱۳۷۲) «تکوین غزل و نقش سعدی» تهران، هوش و ابتکار، چاپ اول.
- ۲۲- عبدالواسع جبلی، عبدالواسع بن عبدالجامع (۱۳۶۱) «دیوان عبدالواسع جبلی» (به اهتمام و تصحیح و تعلیق ذبیح الله صفا) تهران، امیر کبیر، چاپ سوم.

- ۲۳- عطوان، حسین (۱۹۷۰م) «مقدمة القصيدة العربية فى الشعر الجاهلى» القاهرة، دار المعارف بمصر، ط ۱.
- ۲۴- غنیمى هلال، محمد (۱۳۷۳) «ادبیات تطبیقى، تاریخ و تحول، اثرپذیرى و اثرگذارى فرهنگ و ادب اسلامى» (ترجمه‌ی و تحشیه و تعلیق از دکتر سید مرتضى آیت‌الله زاده شیرازی) تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
- ۲۵- غیاث‌الدین رامپوری، محمد بن جلال‌الدین (۱۳۷۵) «غیاث اللغات» (به کوشش منصور ثروت) تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۲۶- فیصل، شکری (۱۹۸۶م) «تطور الغزل بين الجاهلية والإسلام من امرئ القیس إلى ابن أبی ربیعة» بیروت، دار العلم للملایین، چاپ هفتم.
- ۲۷- لامعی گرگانی، ابوالحسن بن محمد (۱۳۵۳) «دیوان لامعی گرگانی» (به کوشش محمد دبیرسیاقی)، تهران، چاپ‌خانه ی حیدری، ط ۲.
- ۲۸- مطلوب، احمد (۲۰۰۱م) «معجم مصطلحات النقد العربی القديم» بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- ۲۹- معزی، محمد بن عبدالملک (۱۳۶۲) «کلیات دیوان معزی» با مقدمه و تصحیح ناصر هیری، تهران، نشر مرزبان
- ۳۰- مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳۳۹) «تحول شعر فارسی» تهران، کتابخانه‌ی طهوری، چاپ اول.
- ۳۱- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۶۳) «کلیات شمس یا دیوان کبیر» مشتمل بر قصائد و غزلیات و مقطعات فارسی و عربی و ترجیعات و ملمعات از گفتار مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی (با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر) (ج ۵) تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۳۲- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۲۷) «تحقیق انتقادی در عروض فارسی و چگونگی تحول اوزان غزل» تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۳۳- نظامی عروضی، احمد بن عمر (۱۳۷۵) «چهار مقاله» (تصحیح علامه محمد قزوینی، شرح لغات به اهتمام دکتر محمد معین، ویرایش فنی متن، محمد سیداخلاقی) تهران، جامی، چاپ اول.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) سال دوم؛ دوره جدید؛ شماره یک؛ دی ماه ۱۳۸۹ / ۱

۳۴- نفیسی، سعید (۱۳۱۹ش) «احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی» ج ۳، تهران، شرکت کتابفروشی ادب، چاپ اول.

ب- مجله ها

۳۵- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۲) «پرنیان پندار غزل، مجله ی شعر» سال ۱، شماره ۲، صص ۱۲ - ۱۵.

۳۶- همایی، جلال‌الدین (۱۳۳۹- اردیبهشت) «غزل و تحول اصطلاحی آن در قدیم و جدید» یغما، سال ۱۳، شماره ۲، صص ۷۷ - ۸۳.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربى)
(علمى - پژوهشى)
سال دوم، دوره جدید، شماره یک، دى ماه ۱۳۸۹

أثر الثقافة العربية فى الغزل الفارسى*

سید محمد رضا ابن الرسول
استاذ مساعد فى جامعة اصفهان

الملخص

فى البحث هذا قد حاول الباحث بعد إيراد مقدمة حول مصطلح الغزل ووجه تسميته فى الفارسية، وبدراسة لخصائص الغزل الفارسى فى جهات عدة منها نشأة الغزل، وقالبه، ومضامينه وتطورها، حاول أن يجيب عن سؤال وهو: هل تأثر الغزل الفارسى - وخاصة فى القرون الأولى لظهوره - باللغة العربية وآدابها أم لا؟

الكلمات الدليّة

التغزل، الغزل، الأدب العربى، الأدب الفارسى، الثقافة، التأثير، التأثر

* تاريخ الوصول: ۱۳۸۹/۷/۲۷ تاريخ القبول: ۱۳۸۹/۱۰/۲۵
عنوان بريد الكاتب الالكترونى: Ibnorrasool@Yahoo.com